

«پاسخ به یک پرسش بنیادی»

# انقلاب اسلامی برای ایران چاه کرد؟ (۱)

دکتر حجت سلیمان‌آزایی  
 دکترای علوم سیاسی

پرسش از عملکرد انقلاب اسلامی، در حقیقت پرسش از نحوه نگاه دین به حوزه‌ی عمومی نیز هست و در نتیجه یک پرسش بنیادی است. پاسخ به این پرسش اگر چه پاسخ به عملکردهای یک نظام سیاسی در یک دوره مشخص هست اما پاسخ به تبعات و پیامدهای حضور مذهب در سیاست نیز می باشد. نظام جمهوری اسلامی در دو دهه‌ی گذشته آزمون فرضیه‌ی مطلوبیت یا عدم مطلوبیت، عینیت دیانت و سیاست از حیث علانق توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز می باشد.

عده‌ای برای نفی مطلوبیت این عینیت، مدعی هستند که دخالت دین در سیاست در همین مدت کوتاه در ایران، پیامدهایی نظیر: ایجاد تمایل به سوی نوعی الیگارشسی، تحقیر غیر روحانیون، شخصی کردن سیاست، تغییر و تفسیر پذیری دین و تأثیر آن در بی ثباتی سیاسی، اختلاف رأی در تفسیر احکام، ناهماهنگی میان قوانین شرع و تحولات اجتماعی، عدم تساهل و حذف گروهها و تعبیرهای رقیب، تشدید شکاف میان اقوام و مذاهب، ایجاد تمایلات مطلق گرایانه در نظام سیاسی، ایجاد تمایلات دین گریزی و دین ستیزی در جامعه، دخل و تصرف در احکام دینی به اقتضای مصلحت سیاسی، افزایش پتانسیل

منازعه اجتماعی و سیاسی، ایجاد تعارضات منطقه‌ای و بین‌المللی، تأکید بر ملاک‌های ذهنی و غیرقابل تدقیق در واگذاری مناسب و در نتیجه عدم توجه به شایستگی و صلاحیت، گسترش ریاکاری و عدم اعتماد میان مردم، ایجاد چندگانگی در منابع مشروعیت و به تبع آن چندگانگی در مراکز قدرت، ایجاد محدودیت‌های اساسی بر مشارکت و رقابت سیاسی، ایجاد روحیه نخبه سالاری و خبره سالاری، تضعیف حقوق و آزادیهای سیاسی جامعه، عدم تحمل اقلیت و حتی اکثریت، تضعیف هویت ایرانی و در نتیجه تقویت افزایش‌های گریز از مرکز، تبعیض جنسی و غیره (حسین بشیریه، ۱۳۷۸: ص ۶۰ - ۶۱)

صرفنظر از سطحی و ذهنی بدون پاره‌ای از پیامدهای مذکور، بخودی خود این پیامدها، پیامدهای انحصاری دخالت دین در حوزه سیاست نیست و می‌تواند با شدت بیشتری بعنوان بازتاب دخالت ایدئولوژیهای غیردینی در حوزه سیاست، مانند لیبرالیسم، سوسیالیسم و غیره نیز محسوب شود. یعنی کسانی که دخالت دین در سیاست را برانگیزاننده پیامدهای مذکور تلقی می‌کنند هیچ دلیل عقلی و تاریخی در دست ندارند که چنین پیامدهایی را نتوان در حوزه‌ی عمومی برای سایر ایدئولوژی‌ها اثبات کرد. همچنانکه تا به امروز تاریخ اندیشه‌های سیاسی به ما می‌آموزد که مشکلات جوامع امروزی و معضلات عظیم‌تری چون جنگ، خونریزی، استعمار، استبداد، فقر، فحشاء، نابودی طبیعت، بحران محیط زیست، بحران اخلاق، بحران انسانیت و دهها بحران دیگر در کنار بحرانهایی که قبلاً از آنها یاد شد، قبل از آنکه پیامد دخالت دین در سیاست باشد، پیامدهای حاکمیت ایدئولوژیهای غیردینی، تحت عناوین لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و سایر ایدئولوژیهای ساخته‌ی ذهن و حاکمیت بشری است. با این تفصیل، ادعاهای مذکور بخودی خود ارزش علمی، نظری و کاربردی خود را در تحلیل پیامدهای دخالت دین در سیاست از دست داده و پیروان چنین اندیشه‌هایی باید در جستجوی دلایل اختصاصی دیگری باشند که با تمسک به آن بتوان مطلوبیت خروج دین از صحنه سیاست را برای جوامع اثبات کنند. زیرا همانطوریکه گفته شد دلایل مذکور می‌تواند پیامد دخالت هر گونه ایدئولوژی در حوزه‌ی سیاست باشد و اختصاص به دین ندارد.

## پرسش بنیادی از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی و عملکرد جمهوری اسلامی با انگیزه‌های متفاوتی طرح می‌شود.

عده‌ای به انگیزه مخالفت با انقلاب تلاش می‌کنند با طرح اینگونه سؤالات و نشر آن در میان مردم، اینگونه القاء کنند که با انقلاب اسلامی نه تنها اوضاع کشور بهتر نشده، بلکه حتی از وضع گذشته نیز بدتر شده است. این گروه معمولاً برای اثبات ادعاهای خود به نقاط ضعف موجود، نابسامانیها و مشکلاتی که ممکن است در جامعه به هر دلیلی وجود داشته باشد، توجه دارند. اراده‌ی عمومی چنین جریاناتی معطوف به حوزه‌های عمل نیست. آنها با عملکردهای نظام جمهوری اسلامی میانه‌ی خوبی ندارند. لذا عمدتاً سؤال خود را بر «ناکرده‌های» جمهوری اسلامی متمرکز می‌کنند. «ناکرده‌ها» عموماً ذهنی و در محدوده‌ی تمایلاتی است که می‌توان برای تحقق نیافتن آنها دلایل متفاوتی ارائه داد. یعنی عقلاً عدم تحقق پاره‌ای از وعده‌ها، شعارها و آرمانها، به معنی ناتوانی یک رژیم سیاسی یا عدول از وعده‌ها نیست. همانطوری که براساس «ناکرده‌ها» نمی‌توان دست‌آوردهای یک نظام سیاسی یا به تعبیر دیگر به «عمل کرده‌ها» پاسخ داد. چون «عمل کرده‌ها» یا دست‌آوردها، عموماً عینی و ملموس هستند در حالیکه «ناکرده‌ها» ذهنی و در زمره آرمانها و آرزوها و وعده‌هاست. اینکه چرا به بخشی از وعده‌ها عمل نشد و یا چرا پاره‌ای از آرمانها تحقق پیدا نکرده خود یک موضوع تحقیق بوده اما از دایره‌ای مباحث این مقاله خارج است.

بنابراین آنهایی که عموماً به عنوان مخالف، پرسشگر، دست‌آوردهای یک انقلاب اجتماعی و نظام سیاسی ناشی از این انقلاب هستند، تمایلی به تجزیه و تحلیل دست‌آوردها ندارند. اگر چه از دست‌آوردها سؤال می‌کنند اما اراده آنها عموماً معطوف به آن اهدافی است که محقق نگردید، لذا از طریق چنین پرسش‌هایی، افکار عمومی و ذهنیت جامعه را به سمت نارسائیها و مشکلات یک نظام هدایت می‌کنند نه نقاط قوت و توانائیهای یک نظام.

ضد انقلابها، وابستگان به رژیم پیشین، مخالفان ایدئولوژیکی یک نظام و کسانی که به هر دلیلی از یک رژیم انقلابی متضرر شده‌اند، عموماً در جرگه‌ی چنین پرسشگرانی هستند. گروهی هستند که برخلاف گروه اول با طرح چنین پرسش‌هایی در پی مخالفت با یک نظام سیاسی نیستند آنها حقیقتاً می‌خواهند بدانند با یک نظام انقلابی چه تحولاتی در حوزه‌های عمومی اتفاق افتاده است. مخصوصاً در دورانی که بحث از رشد و توسعه‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بحث غالبی هست. چنین پرسشگرانی تمایل دارند تفاوت وضع موجود با

وضع پیشین را درک کنند تا از برآیند این تفاوت، چشم‌اندازهای آینده‌ی خود را برای زندگی کردن در تحت‌آموزه‌ها، برنامه‌ریزیها و تصمیم‌گیریهای چنین نظامی ترسیم نمایند.<sup>۷</sup>

پرسش‌گرانی که دارای چنین انگیزه‌هایی هستند عموماً با عملکردها و دست‌آوردها سروکار دارند.<sup>۸</sup>

به اینکه چه باید می‌کردیم و چرا نکردیم توجه‌ی چندانی ندارند، زیرا با منطقی که بر پرسش‌های آنها حاکم هست از طریق محاسبه‌های عقلی و منطقی و تطبیق شرایطها و مقایسه‌ی آنچه که بود با آنچه که انجام پذیرفت به راحتی امکان شناخت تواناییهای یک نظام سیاسی برای آنها میسر خواهد گردید. بنابراین وقتی از دست‌آوردهای یک نظام پرسش‌هایی مطرح می‌شود باید متوجه باشیم که ازاده‌ی چنین پرسشهایی معطوف به چیست، در کنار این دو گروه پرسشگرانی که طرح کردیم، گروه سومی را نیز می‌توان تصور کرد که از طرح چنین پرسشهایی بدنبال حب یا بغض‌های خود نیستند، آنها از موضع برآیند علمی تواناییها و دست‌آوردهای یک رژیم انقلابی، در جستجوی رسیدن به یک الگوی نظم سیاسی و سامان اجتماعی مطلوب و مناسب می‌باشند، پرسشهای چنین گروههایی عموماً از منطق خاصی پیروی می‌کند و پاسخ به این منطق نیز نمی‌تواند مبنی بر شعارها و لاف‌زنی‌های

معمولی و یا داعیه‌های خطابه‌ای باشد. *تاریخ و مطالعات فرهنگی*

صرف‌نظر از خاستگاه سؤال، خود سؤال فی‌نفسه یک سؤال بنیادی و درست است، هیچ گروه حزب و جریانی نمی‌تواند به هر بهانه‌ای حق چنین سوالی را از جامعه سلب کند، همانطوریکه نمی‌توانند حق پاسخ به این سوال را از کارگزاران، هوداران و نظریه‌پردازان یک نظام سیاسی سلب کرد. اگر چه مقاله‌ی حاضر خوشایند پرسشگرانی که هدفی جز شبهه افکنی و فتنه‌انگیزی از طریق طرح پاره‌ای از سؤالات ندارند، نخواهد بود اما برای دو گروه و جریان دیگر ممکن است مفید و قابل توجه باشد.<sup>۹</sup>

روش مقاله در پاسخ به این پرسش بنیادی، معطوف به جنبه‌های ایجاب حضور دین در حوزه‌ی عمومی است و با جنبه‌های سلبی حضور دین در حوزه‌های عمومی که پاره‌ای از متفکران متمرکز در این جنبه‌ها هستند، میانه‌ی چندانی ندارند. در این مقاله به دنبال این هستیم که با توجه به یک جامعه‌ی آماری مشخص که دارای باورها، گرایشها، خواسته‌ها، آرمانها، نیازها، استعدادها و امکانات همسطحی می‌باشند، پیامدهای حاکمیت دو نظریه‌ی انقلابی و نظامهای برآمده از این نظریه را به چالش کشیم. اگر چه این چالش، چالش

منصفانه‌ای برای نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی نیست، اما معتقدیم که اثرات حسن اداره‌ی جامعه و تأمین نیازهای فراینده مردم و بهزیستی اجتماعی و توسعه ایران در طول حاکمیت دو دهه‌ی این نظام، توانایی پاسخ‌گویی و به چالش کشیدن الگوی توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نهضت عدالتخانه و نظام مشروطه‌ی سلطنتی برآمده از این انقلاب را دارد. از طرف دیگر، معتقدیم، پرسش‌هایی مانند اینکه آیا دنیا و سیاست برای دین است و یا این که دین برای دنیا و سیاست است؟ سیاست وقتی صدرصد، دینی می‌شود که هرگونه بحثی درباره‌ی توسعه به عنوان مصرف را کنار بگذاریم (و اینکه اگر نهایت، توسعه باشد لاجرم دین، ابزاری می‌شود و طبعاً در مورد ابزارها با سهولت بیشتری می‌توان تجدید نظر کرد تا در مورد غایبات (حسین بشیریه، سیاسی در ۱۳۷۸: ص ۶۱) پرسشهایی انحرافی است و جامعه را از پرداختن به واقعیات و محسوسات، مجربات و معقولات موجود باز می‌دارد. این پرسشها به همان میزان ذهنی است که تصور شده روی کار آمدن دولت مطلقه‌ی رضاخان و حاکمیت سلسله‌ی پهلوی در ایران، جدای از فرآیند کارکرد و پیامدهای نظام مشروطه و اندیشه‌ی مشروطه‌ی سلطنتی در ایران، قابل تحلیل می‌باشد. مشروطه به تعبیر عده‌ای از متفکرین تاریخ معاصر ایران، تکافوی ادله‌ی حاکمیت جریان غربگرایی یا تجدد طلبی تقلیدگرا، در تاریخ ایران و محصول نهایی چنین گرایشهایی است. به نظر می‌رسد پیروان چنین گرایشهایی بجای فراکنی و طرح پرسشهای انحرافی و ذهنی، اگر افکار، اندیشه‌ها، توانایی‌های خود را در تطبیق و مقایسه‌ی دستاوردهای عینی این دو الگوی تجدد و ترقی در ایران معاصر هزینه می‌کردند، نتایج چنین بررسیهایی، هم برای جامعه‌ی ایران مفید و هم برای نسل‌های آینده ملموس بود.

ذهنی بودن سطوح تحلیل چنین فراکنی‌هایی را می‌توان در تفکیک بین نیروهای دولت مشروطه و نیروهای دولت مطلقه در آثار پاره‌ای از این جریانها مشاهده کرد.<sup>۱</sup> در این تفکیک، دولت رضاشاه و محمدرضا شاه جدای از دولت مشروطه، تحت عنوان دولت مطلقه مورد محاسبه قرار می‌گیرند و فرضیه پردازان چنین دیدگاهی در مقابل دولت مطلقه یک دولت مشروطه نیز تصور می‌کنند. اگر چه چنین تصویری در ذهن محل مناقشه نیست اما در

۱ - دکتر حسین بشیریه در اغلب آثار خود پیرامون مسایل ایران معاصر تابع چنین دیدگاهی است؛ رک:

جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران از ص ۶۴ به بعد

عینیات تاریخی ایران و جاهتی برای بررسی‌های علمی آن وجود ندارد. زیرا کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ معاصر این مرز و بوم داشته باشند می‌دانند که رضاخان و سلسله پهلوی میراث باورها و اندیشه‌های روشنفکرانی است که بشیریه تلاش می‌کند آنها را در زیر عنوان نیروهای دولت مشروطه سازماندهی فکری و سیاسی کند.

اگر این ساماندهی ساخته‌ی ذهن نیست، ارکان، عناصر، عوامل، نظریه پردازان و دستاوردهای عینی چنین جریانی در حوزه‌های اندیشه، سیاست و فرهنگ چیست و کجاست؟ اگر چه تلاش دکتر بشیریه و رهروان افکار و اندیشه‌های وی در پاک کردن دامن روشنفکران غرب‌گرا از آلودگی‌های عملکرد پنجاه ساله‌ی رژیم مشروطه‌ی سلطنتی پهلوی و بازسازی مجدد آنها در زیر عنوان نیروهای دولت مشروطه (بشیریه، ۱۳۷۸: ص ۷۲) و جدا کردن حسابهای این نیروها از حسابهای نیروهای دولت مطلقه خوشایند مخالفان حکومت دینی در ایران است اما عقلانیت ایجاد می‌کند که برای دوری از برچسب ذهن‌گرایی، برخورد سطحی با تاریخ و فقدان شأن علمی در ارکان چنین نظریه‌هایی، دستاوردهای حضور فعال یا غیرفعال آنها را در تاریخ معاصر روشن کنند. زیرا دیوان سالاری عصر پهلوی، اشراف، خوانین، نخبگان سیاسی و روشنفکران، احزاب و نهادهای اجتماعی، گروه‌های پارلمانی، طبقات متوسط شهری، مراکز تحقیقاتی و آموزشی و سایر نیروهای اجتماعی که می‌تواند خاستگاه ظهور و رشد نیروهای به اصطلاح دولت مشروطه باشد در دوره پنجاه ساله‌ی حکومت پهلوی آنچنان با سببیت‌های دولت مشروطه‌ی رضا شاه و محمدرضا شاه همساز هستند که جایی برای ذهنیت‌های دیگر باقی نمی‌گذارند.

مباحث اجمالی مذکور نشان می‌دهد که پاسخ به پرسش انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی برای ایران چه کرد؟ صرف‌نظر از خاستگاه پرسش، به خودی خود یک پاسخ کلیدی است. این پاسخ وقتی معرفت آور خواهد بود که در یک نسبت مقایسه‌ای و تطبیقی مطرح گردد. یعنی دو الگوی مشابه در یک شرایط، امکانات، استعدادها، باورها، ارزشها و آرمانهای شبیه به هم مورد مقایسه قرار گیرد. بنابراین پاسخ تنها به پرسش‌های مورد نظر اگر چه ممکن است روشن‌تر باشد اما معرفت آور نیست. معرفت آوری پاسخ در آنجایی است که به خواننده معیاری برای تشخیص و تطبیق داشته باشد. تا وقتی که این معیار وجود نداشته باشد، پاسخها نیز آنچنان که باید مؤثر نبوده و حتی ممکن است ذهنی تلقی شود. از دیدگاه این مقاله، بهترین معیاری که می‌تواند حقانیت پاسخهای جمهوری اسلامی را به سوال مذکور نشان دهد یک بررسی علمی تطبیقی و مقایسه‌ای است.

زیرا همانطوریکه اکثر محققین می‌گویند، تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای یا تطبیقی، چشم‌انداز گسترده‌ای برای تشریح و درک فرآیندهای تحولات سیاسی و اجتماعی فراهم می‌سازد. کسانی که در اثبات نظریات خود علی‌الخصوص و حوزه مباحث کمی، از روش مقایسه‌ای استفاده می‌کنند نه تنها مجهز به ابزار نیرومند اندیشه و تحلیل می‌گردند بلکه می‌توانند با این روش مخاطبان خود را مجاب یا اقناع نمایند.

«آلکسی دو توکویل» متفکر بزرگ انقلاب فرانسه بدرستی گفته است که بدون مقایسه کردن، ذهن قادر به پیشرفت نیست. چون دگرگونی، تحول، ترقی، تجدد و تکامل و مفاهیمی شبیه به این وقتی قابل درک هستند که در نسبت با چیزی سنجیده و مقایسه شود.

هیچ پدیده‌ای به خودی خود در نسبت با خودش، پیشرفته، متکامل یا عقب مانده نیست. همه‌ی این مفاهیم در یک نسبت تطبیقی و مقایسه‌ای قابل درک هستند، اگر گفته می‌شود فردی، گروهی، جریانی یا جامعه‌ای پیشرفته یا عقب مانده است، این داوری بر اساس یک معیاری صورت می‌گیرد. تا آن معیار در دست ما نباشد چگونه می‌توانیم بحث از پیشرفت یا عقب رفت داشته باشیم. با این توصیف، مقایسه و تطبیق به تعبیر «کابریل آلموند»، جایگاهی محوری در اندیشه‌ی بشری دارد و هسته روش شناختی، روش علمی نیز به شمار می‌رود. (آلموند و دیگران، ۱۳۷۷: ۳۰۰ ص ۳) حتی برای سنجش یک پدیده نسبت به خودش باید به فرآیند تاریخی آن پدیده توجه کرد. یعنی باید این سنجش در یک نسبتی تحقق پیدا کند.

بنابراین اگر قرار است به این سؤال پاسخ داده شود که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی برای مردم ایران چه کرده؟ و اگر قرار است این پاسخ به دور از شعارها و لاف‌زنی‌های سیاسی باشد باید آثار و دستاوردهای آنرا دید و لمس کرد. لمس کردن این آثار و سنجش مبتنی بر خوب و بد بودن آن نسبت به گذشته یا سایر داوریهای ارزشی، فقط از طریق تطبیق و مقایسه ممکن است و لاغیر.

برای این تطبیق و مقایسه روش‌های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای ممکن است معتقد باشند که برای داوری عملکرد انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی باید کشورهای پیشرفته‌ای چون آمریکا و اروپا را معیار و میزان سنجش قرار دهیم.

عده‌ای دیگر ممکن است دستاوردهای انقلاب اسلامی را در نسبت با دستاوردهای سایر انقلابات مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. پاره‌ای از متفکرین ممکن است اینچنین دستاوردهایی را در نسبت با کشورهای همسطح مورد تطبیق، مقایسه و داوری قرار دهند.

هر کدام از این روشها از جنبه علمی مورد تردید و انکار نیستند و هر متفکری حق دارد برای داورهای علمی خود روش مورد پسندش را انتخاب کند اما باید دید که در حوزه‌های دیگر گونیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطق کدام روش مفید، موثر و علمی است. از دیدگاه ما بهترین ملاک دآوری برای سنجش سطح دگرگونیهای جمهوری اسلامی و دستاوردهای انقلاب اسلامی، مقایسه و تطبیق وضع کنونی ایران نسبت به دوره نظام مشروطه است.

یعنی اگر می‌خواهیم به یک دآوری ملموس، عینی و علمی برسیم نمی‌توانیم جمهوری اسلامی را با دوره‌ی صفویه یا حتی نظام قاجاریه مقایسه کنیم همانطوریکه مقایسه و تطبیق دستاوردهای جمهوری اسلامی با دستاوردهای سایر انقلابات جهان و رژیم‌های انقلابی نیز ذهنی است. زیرا زمینه‌ها، شرایط، خاستگاه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هیچکدام از این انقلابات و نظامهای سیاسی حاکم بر آنها، منطبق یا شرایط ایران نیست. به صرف وجود یک سلسله علائم مشابه که نمی‌توان دو حوزه‌ی اجتماعی، سیاسی متفاوت را با هم تطبیق کرد و بعد نتیجه‌ی علمی گرفت. همانطوریکه حتی نمی‌توان برای دستیابی به یک سنجش علمی و منطقی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را با کشورهای مشابه و همسایه‌ها سنجید و دآوری کرد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به اعتقاد ما عینی‌ترین، علمی‌ترین و منطقی‌ترین مقایسه و تطبیق، مقایسه رژیم نهضت مشروطه با رژیم انقلاب اسلامی است. برای این ادعا دلایل مختلفی وجود دارد که مهمترین آنها میتوانند دلایل زیر باشد:

- ۱- هر دو دگرگونی در بستر سیاسی و اجتماعی ایران اتفاق افتاد.
- ۲- هر دو دگرگونی در بستر باورها، اعتقادات و ارزشهای مشابه شکل گرفت.
- ۳- هر دو دگرگونی خاستگاه تمایلات مردمی بود که به هر دلیلی از نظم موجود راضی نبوده و بدنبال تاسیس نظم مطلوب بودند.
- ۴- نظام مشروطه سلطنتی و نظام جمهوری اسلامی ماحصل دو حرکت بزرگ اجتماعی در ایران بودند. اگر چه سطوح اثرات این دو حرکت همسطح نیستند.
- ۵- نظام‌های برآمده از این دو انقلاب دو الگوی متفاوت برای رشد و توسعه ایران مطرح کردند.





با تفاسیل مذکور و سایر دلایلی که میتوان برای علمی بودن این مقایسه و تطبیق ارائه داد و ما برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم، معتقدیم که این دو الگوی توسعه و رشد دو معیار عینی برای چنین مقایسه و تطبیقی خواهد بود، ممکن است هنوز این حق برای جمهوری اسلامی محفوظ است که ادعا کند چنین سنجشی اگر چه عاقلانه و منطقی باشد اما عادلانه نیست، زیرا گستره‌ی زمانی عملکرد الگوی رشد و توسعه مشروطه با گستره‌ی زمانی عملکرد الگوی رشد و توسعه جمهوری اسلامی یکسان نیست، تاریخ مشروطه در ایران به پایان رسیده است و ما یک محدوده‌ی زمانی عینی (حدود هفتاد ساله) برای سنجش دستاوردهای این نظام در دست داریم در حالیکه جمهوری اسلامی یک جمهوری مستقر است. هنوز بیست سال از عمر او نگذشته است، آیا سنجش دستاوردها و عملکردهای یک الگویی که هفتاد سال حاکمیت داشته با الگویی که فقط یک سوم این دوره را در اختیار داشته است عادلانه است؟ اگر این اشکال علمی و منطقی را در کنار سایر موانع و مشکلاتی که برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی وجود داشته و دارد ولی هیچگاه برای انقلاب عدالتخانه و نظام مشروطه‌ی سلطنتی وجود نداشته است قرار دهیم، خواهیم دید که ادعای جمهوری اسلامی در اعتراض به حقانیت چنین تطبیق و مقایسه‌ای انصافاً، علماً و منطقیاً ادعای درستی هست، با این توصیف به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی علیرغم این تفاوت زمانی گسترده و فرصت اندکی که در دست داشته است شجاعت خودنمایی با تمامی دستاوردهای هفتاد و اندی ساله نظام مشروطه‌ی سلطنتی را در ایران داشته باشد.

برای اینکه هر چه بیشتر عمق غیرعادلانه بودن این تطبیق را درک کنیم در کنار همساز نبودن فرصت‌های زمانی‌ای که در اختیار این دو الگوی رشد و توسعه بود، به عوامل دیگری که می‌تواند تفاوت این تطبیق و شرایط نامساوی آنها را نشان دهد اشاره خواهیم کرد:

### ۱. حمایت سیاسی و نظامی قدرتهای خارجی :

نظام مشروطه‌ی سلطنتی در ایران از بدو تاسیس تا روز فروپاشی مطلقاً تحت حمایت قدرتهای خارجی و در رأس آن انگلیس و آمریکا و بطور کلی اروپا قرار داشت، ارکان این رژیم هیچگاه به چالش کشیده نشد، ابرقدرتهای سیاسی و اقتصادی دوران، تا آخرین روز فروپاشی پشتوانه‌های، سیاسی و امنیتی رژیم مشروطه در ایران بودند، در حالیکه تاریخ نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی به طور کلی جز تکیه بر قدرت مردمی و

نیروهای داخلی از پشتیبانی هیچکدام از ابرقدرتهای دوران برخوردار نبوده و به انحاء مختلف نیز با ابقای این رژیم در ایران مقابله و مبارزه شد و بر روی ساقط کردن آن سیاستهای متفاوتی اجرا گردید که تحریم اقتصادی، ایجاد بحران هویت، جنگ تحمیلی، تهاجم فرهنگی، راه‌اندازی گروههای کودتا و ایجاد گروههای تروریستی برای کشتار مردم و سران این نظام، کمترین آن سیاست‌ها بود.

۲- تحمیل جنگ خانمانسوز:

نظام مشروطه سلطنتی از بدو تأسیس هیچگاه بطور گسترده درگیر یک جنگ طولانی خانمانسوز نگردید. در حالیکه بر نظام جمهوری اسلامی از همان ابتدای تأسیس، جنگی را تحمیل کردند که بخش اعظمی از منابع ملی، بنیادهای اقتصادی، زیر ساختهای اجتماعی و در رأس همه‌ی آنها نیروهای انسانی کارآمد، متفکر و مفید را از این نظام گرفتند. در زیر ساختهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، میلیاردها ریال خسارت جنگی را تحمیل کردند که بازسازی همین خسارتهای صرفنظر از خسارتهای عظیم انسانی در جمهوری اسلامی به تنهایی ممکن است با تمام دوران سازندگی رژیم مشروطه سلطنتی برابری کند.

۳- کارکرد انواع الگوهای توسعه: انسانی و مطالعات فرهنگی

در نظام مشروطه سلطنتی تمامی الگوهای توسعه و رشد غربی بوسیله نخبگان این رژیم (که در ایران معروف به جریان روشنفکرای شده اند) و با حمایت و پشتوانه فکری و علمی نخبگان سیاسی و اقتصادی غرب پیاده گردید و دستاوردهای آن نیز مشخص است. بعبارت دیگر ایران یکی از کشورهایی بوده که در دوره حاکمیت رژیم مشروطه سلطنتی تا آخرین روز فروپاشی میدان آزمون و آزمایشهای الگوهای متفاوت رشد و توسعه غربی برای کشورهای در حال توسعه بود. در حالیکه در نظام جمهوری اسلامی با توجه به شرایط جنگی و با توجه به دیدگاه کشورهای پیشرفته جایی برای آزمون این الگوها وجود نداشت بنابراین اگر پیشرفت و رشدی در این دروه ملاحظه کردیم باید متوجه باشیم که این رشد و پیشرفت برخاسته از افکار، اندیشه‌ها، عملکردهای نخبگان بومی است نه همیاری و برنامه‌ریزی و حمایت‌های غربی.

۵- نسبت جمعیتی:

دستاوردهای هفتاد و اندی ساله‌ی رژیم مشروطه سلطنتی با توجه

به رشد و تناسب جمعیتی بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر محاسبه می شود در حالیکه دستاوردهای بیست و پنج میلیون ساله‌ی جمهوری اسلامی را باید با تناسب رشد جمعیتی ۳۰ تا ۷۰ میلیون نفر محاسبه کرد. باید دید دستاورد الگوی رشد و توسعه‌ی رژیم مشروطه در هفتاد سال برای سی میلیون نفر با توجه به شرایط جهانی و میزان درآمدها و هزینه‌ها چقدر بوده و همین موضوع در رژیم جمهوری اسلامی در طول بیست و پنج سال برای هفتاد میلیون نفر چه بوده است؟

### ۶. نسبت منابع و درآمدها:

میزان تولید نفت و درآمدهای حاصل از آن با توجه به حجم جمعیت در طول حاکمیت رژیم مشروطه سلطنتی با همین معیار در طول حاکمیت جمهوری اسلامی یکی دیگر از معیارهای مهم سنجش این دو الگوی رشد و توسعه است. بعبارت دیگر اگر دستاوردی برای جمهوری اسلامی اثبات شد باید توجه داشته باشیم که این موفقیتها با توجه به ذخایر ثابت نفتی، میزان تولید، میزان درآمد و سایر نوسانات مربوطه در طول این بیست و پنج سال (صرفنظر از هزینه و خسارتهای جنگی) در مقابل دستاوردهای آن هفتاد سال، با شرایط مربوط بوده است. درکنار موارد مذکور میتوان علل و عوامل دیگری را نیز مورد بحث و بررسی قرار داد که بطور کلی این علل و عوامل حقانیت جمهوری اسلامی را در غیرعادلانه خواندن چنین مقایسه‌ای مورد تأیید قرار می‌دهد. اما با همه‌ی این مباحث باز هم پیروان جمهوری اسلامی و نظریه پردازان رشد و توسعه‌ی این رژیم مدعی هستند که آمادگی مقایسه و تطبیق دستاوردهای رژیم مشروطه‌ی را در طول حاکمیت هفتاد و اندی ساله خود با دستاوردهای جمهوری اسلامی در طول همین مدت کوتاه، بدون محاسبه‌ی خسارات جنگی و هزینه‌مادی بازسازی مناطق جنگی و سایر تأسیسات خسارت دیده، دارند.

نظریه پردازان جمهوری اسلامی و متفکران وابسته به آن معتقدند که جریان غربگرایی و روشنفکری وابسته به این جریان که در طول حاکمیت مطلق دویست ساله‌ی خود (از بعد از جنگهای ایران و روس تا فروپاشی رژیم پهلوی) برارکان تصمیم‌گیریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی (بصورت مستقیم و غیرمستقیم) و اجرای انواع و اقسام مدلهای توسعه در ایران عصر مشروطیت و بهره‌گیری از حمایتهای فکری، سیاسی و اقتصادی غرب، به نظر نمی‌رسد که یک دهم آنچه که جمهوری اسلامی در طول دوران حاکمیت بیست و پنج ساله‌ی

خود برای مردم ایران به ارمغان آورده است بازده داشته باشد<sup>۱</sup> از طرف دیگر غربگرایان و روشنفکران وابسته به این جریان در داخل و خارج مدعی هستند که اندیشه‌ها و نظریه‌های اسلامی - انقلابی موجود توان علمی و عملی آن را ندارد که حیاتی‌ترین نیاز جامعه‌ی ما، یعنی سازگار کردن آن را با مقتضیات عصر جدید، رفع کند و نوعی دولت دینی جدید برپا دارند که بتواند استقلال و هویت ملی را پاس بدارد و در عین حال عقب ماندگی‌های ملی را جبران کند و جامعه‌ای آزاد و پیشرفته و برخوردار از حقوق فردی و اجتماعی بسازد (ناصر ایرانی، ۱۳۷۸: ص ۱۸) برای اثبات صحت و سقم این دو ادعا، علمی‌ترین و منطقی‌ترین روش همانطوریکه گفته شد روش تطبیق و مقایسه است. در این مقاله همه دستاورد انقلاب مشروطیت را با بخشی از دستاوردهای مملوس انقلاب اسلامی در این دو دهه مقایسه خواهیم کرد. مقایسه دستاوردهای این دو انقلاب بزرگ به نوعی مقایسه دو الگوی تجدد طلبی نیز می‌باشد.

الگوی که بعد از جنگ‌های ایران و روس حیات فکری، سیاسی و فرهنگی خود را در ایران آغاز کرد و از همان ابتدا شعار تعطیلی عقل ایرانی و تقلید از فرنگستان (و بعداً غرب) را ترویج کرد. آرمانهای این جریان با حاکمیت رژیم مشروطه بر دستاوردهای انقلاب بزرگ عدالتخانه، به نتایج مشخصی برای تحولات سیاسی، اقتصادی ایران معاصر رسید. نتایجی که محصول افکار، برنامه‌ها، اندیشه‌ها، روش‌ها و الگوهای جریان تجدد طلبی غربگرا در ایران بود. این جریان اگر نگوییم دو حدود یکصد و اندی سال، لیکن با قاطعیت می‌توانیم ادعا کنیم که هفتاد و اندی سال بر ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، ایران سلطه‌ی مطلقه داشته و فرصت کافی برای اجرای طرح‌های توسعه خود به منظور رساندن ایران به دروازه‌های تجدد و ترقی داشتند.

و الگوی که اگر چه حیات فکری آن همپای حیات جریان اول از بعد جنگ‌های ایران و روس آغاز شد اما انقلاب اسلامی ایران بستر مناسب را برای اجرای طرح‌های عملی این الگو فراهم ساخت و اکنون در این مقاله در پی پاسخ به شعارها و عملکردهای این الگو هستیم.

۱ - برای مطالعه پیرامون این مسئله رک: ۲۵ گفتار پیرامون انقلاب اسلامی زیر نظر علی داریبی، نشر هماهنگ، تهران، ۱۳۸۲ و همچنین کتاب ۹۲ دستاورد انقلاب اسلامی ایران بانگوش بر دیدگاه‌های امام خمینی و رهبر معظم انقلاب اسلامی، معاونت فرهنگی ستاد مشترک سپاه - اداره تبلیغات، تهران، ۱۳۸۲ چاپ دوم - اولین گزارش ملی توسعه جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۸)، سازمان برنامه و بودجه و سازمان ملل متحد، تهران ۱۳۷۸

## سطح تحلیل دستاوردهای نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی در چشم اندازهای به توسعه :

وقتی از سطح تحلیل در چشم اندازهای توسعه بحث می کنیم بدنبال این نیستیم که بررسی های مقایسه ای خود را پیرامون دستاوردهای نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی با نشان دادن نرخ رشد تولید ناخالص ملی ، در آمد سرانه و سایر شاخص های کمی محدود کنیم زیرا مباحث اولیه ی توسعه به ما می آموزد که شاخص کمی تحولات اقتصادی مانند بالاروی نرخ رشد تولید ناخالص ملی ، در آمد سرانه ، در یک دوره معین معیار مطمئنی نیست. توسعه پدیده ای عام تر از رشد اقتصادی است و نه تنها جنبه های کمی بلکه جهت های کیفی یک جامعه را نیز در برمی گیرد .

اگر چه شاخص هایی نظیر فقر ، بیکاری ، نابرابری ، حداقل تغذیه ، کمبود مسکن ، آموزش ناقص و امثال ذالک در بحث توسعه ، معیارهای داوری هستند اما از آنجایی که این معیارها عموماً مبتنی بر اطلاعات و آمار دقیق و مطمئنی نیستند نمی توانند به عنوان معیارها یا شاخص های قابل اطمینان باشند . به اعتقاد نظریه پردازان توسعه ، حتی برآورد در آمد سرانه نیز به عنوان شاخص اصلی توسعه اگر چه مورد توجه و اعتماد پاره ای از اقتصاد دانان است اما این شاخص نیز تحت تأثیر همان عیب نیز می باشد ؛ یعنی شاخص های کمی اقتصادی اگر چه ممکن است مفهوم رشد را در یک کشور نشان دهد اما به خودی خود به معنی توسعه ای جامعه نیست .

می گویند توسعه یک پدیده ی عینی است و برخلاف رشد ، امری پیچیده و چند بعدی می باشد که به سادگی نمی تواند از طریق شاخصهایی نظیر در آمد سرانه ، ازدیاد پس انداز ، سرمایه گذاری ، انتقال تکنولوژی پیشرفته از جوامع صنعتی و غیره اندازه گیری شود . چرا که در مفهوم توسعه علاوه بر بهبود شرایط اقتصادی و ترقی سطح تکنولوژیکی ، ازدیاد ثروت ملی و سایر شاخص های کمی باید تغییرات اساسی کیفی و ساخت اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی نیز پدید آید .

در توسعه ، علاوه بر زمینه های اقتصادی ، سیستم اجتماعی ، سامان سیاسی و رفتارهای انسانی نیز متحول می شود و جامعه به سوی یک زندگی انسانی تر ارتقاء پیدا می کند . بر همین اساس وقتی بحث از توسعه در یک جامعه ای می شود ، عموماً سه جزء از جامعه مورد توجه قرار می گیرد .

۱ - اقتصادی      ۲ - سیاسی      ۳ - فرهنگی

در حوزه‌ی توسعه‌ی اقتصادی، دگرگونی اقتصاد از یک اقتصاد معیشتی روستایی و منقطع‌ای به یک اقتصاد عقلانی، تجاری، شهری و ملی همراه با ایجاد نهادهای مناسب برای ممکن کردن تحرک کار آمد عوامل تولید، افزایش مستمر درآمد واقعی سرانه نه افزایش مقطعی، رسیدن به اهداف مطلوب نوسازی از قبیل افزایش بازدهی تولید، ایجاد برابریهای اقتصادی و اجتماعی، کسب دانش و فنون و مهارت تازه، بهبود وضع نهادها، رسیدن به یک سیستم هماهنگ و موزون و بالاخره نمایان ساختن سطح علم و فنون در جامعه و گسترش ظرفیت های تولیدی و مباحثی شبیه به اینها مطرح می‌باشد.

در حوزه توسعه سیاسی: مباحثی چون مردم سالاری، برابری، ثبات، مشروعیت، مشارکت، بسیج، نهادی کردن، قابلیت، هویت، نفوذ، توزیع، همبستگی، عقلانی کردن، امنیت، رفاه، عدالت و آزادی در سر لوحه‌ی مباحث قرار می‌گیرد.

در توسعه فرهنگی نیز مباحث متنوعی از تحولات معنوی، فکری، هنری، شیوه‌های خاص زندگی، آداب، رسوم، عادات، مراسم‌ها و مناسک، شعر، ادبیات، ارتباطات، هنجارها، باورها، اعتقادات، گرایش‌ها، بینشها و امثال ذالک مطرح هست. بنابراین می‌بینیم که مبحث توسعه فرهنگی اثرات قابل توجهی در سطوح مباحث دیگر توسعه نیز خواهد داشت. با توجه به معیارهای مذکور، سطوح مقایسه‌ی دو الگوی تجدد و ترقی نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی جهت مشخص‌ن خود می‌گیرد. همانطوریکه گفته شد بررسی‌های ما مبتنی بر آرمانهای الگوی توسعه نیست. بلکه دستاوردهای عینی این دو الگو در مسیر توسعه است. آرمانها هیچگاه مطلقاً در حیات اجتماعی بشر تحقق پیدا نخواهند کرد. زیرا تحقق مطلق آرمانها، یعنی پایان تجربه و پایان تجربه یعنی پایان تاریخ. «اتوپیا» پردازان، معتقد به پایان تاریخ و پایان تجربه هستند. (دنباله‌ی بحث را در شماره های آتی پی گیری خواهیم کرد)

در نوشتن این مقاله از منابع زیر استفاده شده است:

منابع

- یوسف نراقی، توسعه و کشورهای توسعه نیافته، مطالعه تحلیلی از جنبه‌های نظری- تاریخی توسعه نیافتگی، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۳، چاپ دوم  
- یان روکس برو، جامعه شناسی توسعه، بررسی نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه مصطفی ازکیا، نشر توسعه، تهران، ۱۳۷۰ - ایضاً ترجمه‌ی دیگر این کتاب، رایان

روکس بروف، نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه علی هاشمی کیلانی، نشر سفیر، تهران،

۱۳۶۹

- جون رابینسون، جنبه‌های توسعه و توسعه‌نیافتگی، ترجمه حسن گلریز، نشر

نی، تهران، ۱۳۶۵

- کیومرث پریان، جهان سوم و توسعه یافتگی و نیافتگی، انتشارات توس، تهران،

۱۳۵۷

- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم (۲جلد)، ترجمه غلامعلی فرجادی،

نشر سامان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات، تهران، ۱۳۶۸ -

چاپ چهارم

- الگوهای نظری در اقتصاد توسعه (دیدگاه‌های کلاسیک، انتقادات و واکنش‌های

متاخر)، ویراستار، راجانی کانت، ترجمه غلامرضا آزا (ارمکی)، نشر دیدار، تهران، ۱۳۷۴

- عبدالله جبروند، توسعه اقتصادی "مجموعه عقاید"، انتشارات مولوی، تهران،

۱۳۶۶

- احمد سیف، اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، نشر چشمه، ۱۳۷۳

- حمید میرزاده، سید شمس‌الدین حسینی، آمار سلطنتی گویند، بی‌نا، تهران،

۱۳۷۸، چاپ دوم

- کابریل آل‌موند و دیگران، چهار چوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی،

ترجمه علیرضا طیب، انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ دوم

- رونالد چیکوت، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا

طیب، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۷

- لوسین دلبیون پای و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه

غلامرضا خواجه سروی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۰

- مایرون وانیر و دیگران، درک توسعه سیاسی، پژوهشکده مطالعات راهبردی،

تهران، ۱۳۷۹

- مایرون وانیر و دیگران، نوسازی جامعه، چند گفتار در شناخت دینامیسم رشد،

ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۳، چاپ دوم

- پروانه آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، ابراهیم فتاحی،

نشرنی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ دوم

- نیکی آرکدی، نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت خواه، انتشارات ققنوس،

تهران، ۱۳۸۳

- ابراهیم فیوضات، یولت در عصر پهلوی، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۷۵

- محمد علی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله

پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷، چاپ ششم

- منصور معدل، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمد سالار

کسرابی، نشر مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۲

- محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی،

ترجمه مجتبی عطار زاده، انتشارات گام نو، تهران، ۱۳۸۱

- ناصر ایرانی، جامعه و روشنفکران مدنی، به بهانه کتاب پس از دوم خرداد،

نگاهی جامعه شناختی به جنبش مدنی ایران، حمیدرضا جلایی پور، نشر مرکز، تهران،

۱۳۷۸

- حسین بشیریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، گفتارهایی در جامعه

شناسی سیاسی، مؤسسه نشرک، علوم نوین، تهران، ۱۳۷۸، چنگی

پرتال جامع علوم انسانی